

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## مبحث دنیا و آخرت (ص ۱۳۷ ف ۶-۱۳۸ ف ۲)

❁ دنیا داغ صرف است. اهل دنیا اصلاً خنکی را ندیده‌اند. برزخ گاهی گرم و گاهی خنک است. شیعه در دنیا برزخ طی می‌کند. قیامت خنک صرف است.

دنیا جایی‌ست که انسان خدا را نمی‌بیند. وقتی در زندگی انسان، خدا فراموش شد و اصلاً بویی از خدا نیامد، دنیای صرف، دنیای محض می‌شود. وقتی انسان خدا را ندید، داغ می‌شود؛ حسرت، حسد، غصه، نگرانی و اضطراب او را داغ می‌کند. فردی که در دنیای محض است، آرامش و خنکی ندارد. لذیذترین غذاها را بخورد، شیک‌ترین جامه‌ها را بپوشد، مجلل‌ترین خانه‌ها را برای اقامت داشته باشد، شیک‌ترین وسیله‌های نقلیه را برای جابه‌جایی در اختیار داشته باشد، بیشترین ثروت‌ها در حساب‌های بانکی‌اش انباشته باشد، باز هم در زندگیش خنکی احساس نمی‌کند، دائماً داغ است. این داغی یا داغی غضب است که بر سر دنیا با کسی دعوایش شده. شخصی که عصبانی است، بدنش داغ می‌شود. غضب او هرمی از گرمای دوزخ است که به بدنش سرایت کرده و آن را هم داغ کرده است؛ یا داغی حسد است که دیگری چیزی از دنیا دارد و او ندارد؛ یا داغی حرص؛ یا اضطراب و نگرانی این است که نکند آنچه دارم را از دست بدهم؛ نگرانی اینکه اگر فردا اوضاع بروفق مراد من نباشد، چه کنم؛ حسرت اینکه چرا فلان چیز را ندارم، چرا به فلان موقعیت دست پیدا نکردم. همه‌ی اینها انسان را داغ می‌کند و دود جهنم را به انسان می‌رساند. این حالت را همه تجربه کرده‌ایم؛ چون همان‌طور که در این عبارت هم بود، شیعه برزخ را طی می‌کند و برزخ بویی از دنیا و بویی از آخرت دارد؛ لذا گاهی که در زندگی، خدا فراموشمان شده است، دیده‌اید که انسان چطور داغ می‌شود و چگونه اضطراب و نگرانی همه‌ی

وجودش را می‌گیرد و آن را به لرزه درمی‌آورد. طعم دنیا را چشیده‌ایم؛ چون گوشه‌ای از دنیا در برزخ هست؛ آثاری از دنیا در برزخ وجود دارد. دنیا داغ صرف است؛ لذا مرفه‌ترین و ظاهراً خوش‌گذران‌ترین افراد دنیا را هم وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید که وجودشان داغ است و خنکی و آرامش ندارند. همانطور که اشاره کردیم، برزخ برخی از آثار دنیا را دارد و برخی از آثار آخرت را؛ لذا گاهی که انسان خدا را در زندگی فراموش می‌کند، غم و غصه، اضطراب و نگرانی، کینه و عداوت، حرص و حسد، اضطراب و ترس می‌آید و همه‌ی وجود انسان را داغ می‌کند؛ انسان یک لحظه که غافل می‌شود، می‌بیند که ای داد بیداد چه شد! بعد که به یاد خدا می‌افتد، آن آتش خاموش می‌شود؛ می‌گوید: خدا هست. چرا نگرانی؟ مگر تنهایی؟ خدا هست. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»<sup>۱</sup>: آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست که تو مضطربی؟ چرا نگرانی؟ گمان می‌کنی خدا بنده خلق کرده و او را به حال خود رها کرده است؟ به فکر تأمین نیازهای او نیست؟ چنین تصویری راجع به خدا داری؟ اگر این تصور را راجع به یک انسان هم داشته باشی، تصور زشتی است؛ مثلاً بگویی پدر و مادری فرزندی را به‌وجود آورده‌اند، بعد او را گرسنه، تشنه و برهنه به امان خدا رها کرده‌اند. اگر چنین نسبتی را به آن پدر و مادر بدهی، به آنها برمی‌خورد؛ می‌گویند: چطور ممکن است ما به فکر فرزند خود نباشیم؟! چیزی که اگر به پدر و مادر نسبت دهیم به آنها برمی‌خورد، چگونه می‌توان به خدا نسبت داد؟ اینکه بگوییم خدا بنده‌ای را آفرید و به فکر او نیست و او را به حال خودش رها کرده، نوعی جسارت و اهانت به خدای متعال است. همین که انسان می‌نشیند و غصه می‌خورد، توهین به خداست؛ یعنی من کسی را ندارم، درمانده‌ام، کسی به فکر من نیست. تو خدا نداری؟ خدا تو را به‌وجود نیاورد؟ خدایی که تو را ایجاد کرد، نسبت به نیاز تو جاهل است؟ یا نه، می‌داند که نیازمندی؛ اما فقیر است؟ دستش خالی است که نمی‌تواند نیاز تو را برآورده کند؟ یا ضعیف است و قدرت ندارد؟ یا نه، غنا و قدرت دارد؛ اما بخیل است؛ دلش نمی‌آید از قدرت و غنای خود خرج کند؟ یا نه، بی‌عاطفه است؛ دلش به حال تو نمی‌سوزد؛ رحم و رحمت ندارد؟

---

<sup>۱</sup>. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

کدام یک از اینها را راجع به خدا قائلی که نشسته‌ای و سرغم به زانو نهاده‌ای و غصه می‌خوری؟ چه جای غصه خوردن و نگرانی؟ لذا وقتی انسان به یاد خدا می‌افتد، خنک می‌شود و آن آتش خاموش می‌گردد. چرا حسرت می‌خوری؟ چیزی که او دارد و تو نداری، اگر خیر تو در آن بود، مگر ممکن بود خدا آن را به تو ندهد؟ خدا به نیاز تو جاهل بود؟ فقیر و ضعیف بود؟ بخیل و به تو نامهربان بود که چیز مفید به حال تو را داشته باشد؛ ولی به تو ندهد؟ اگر خدا چیزی به او داده و به تو نداده، خیر تو در آن نبوده است. پس چه جای حسرت خوردن؟ چرا نشسته‌ای و غصه می‌خوری؟ فلان چیز از دستم رفت، فلان عزیزم از دنیا رفت، فلان پست و مقام را از من گرفتند، فلان پول و ثروتم را دزد برد، آتش گرفت و سوخت، آبرویم را در جامعه بردند، دیگر نمی‌توانم سرم را بلند کنم. غصه‌هایی که می‌خوری، بیخود است. کسی غیر خدا در عالم کارهای نیست، کسی که این چیز را از تو گرفت، خدا بود؛ حال به‌دست انسانی یا از طریق حادثه‌ای طبیعی یا یک عامل ماوراء طبیعی؛ خدا بود که عمل کرد؛ در عالم فاعلی غیر از خدا نیست: «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۲</sup>. بنابراین چیزی که از دست رفت، خدا از زندگی تو خارج کرد؛ غیر خدا کسی نبود. خدا هم که یکپارچه مهر و محبت به تو بود. بودن این چیز در زندگی تو از این به بعد برایت ضرر داشت و خدا از سر مهر و محبتی که به تو داشت، چیزی که از این لحظه به بعد برایت مضر بود را از زندگی خارج کرد؛ تو را از گزند آن محفوظ نگه داشت؛ پس جای غصه خوردن ندارد. برای چه غصه می‌خوری؟ برای چه حسد می‌ورزی؟ لذا وقتی انسان به یاد خدا افتاد، تمام چیزهایی که او را داغ می‌کند، حل می‌شود و خنک می‌شود. چرا حسد می‌ورزی که مثلاً فلانی، فلان چیز را دارد و تو نداری؟ البته، حسد با غبطه فرق دارد. حسد صفت خیلی بدی است. در روایات داریم همان‌گونه که آتش هیزم را می‌بلعد و نابود می‌کند، حسد هم ایمان را می‌بلعد و نابود می‌کند. حسد تمنای زوال نعمت از فردی است که نعمتی دارد؛ مثلاً طرف مقابل زیباست، من حسودی می‌کنم؛ می‌گویم: امیدوارم سگته کند، دهانش کج شود؛ یا پولدار است، می‌گویم: خدا کند به

---

<sup>۲</sup>. صدوق، التوحید، پاورقی ص ۶۸

او دزد بزند یا خانه‌اش آتش بگیرد و به خاک سیاه بنشیند. اما در غبطه، انسان تمنا می‌کند که نعمت را خدا به خود او هم بدهد؛ مثلاً، می‌گوید: خدایا به او ثروت دادی، به من هم بده؛ به او قدرت، جمال، فهم، توفیق ایمان و عبادت دادی، به من هم بده. غبطه در مادیات صفت بدی نیست، در معنویات هم صفت بسیار ارزشمندی است. می‌گوید: عجب نماز شب باحالی خواندا! خدایا به من هم بده؛ عجب معرفت خوبی دارد! خدایا به من هم بده. حسد خیلی چیز وحشتناکی است؛ تمنای زوال نعمت دیگران است و در نتیجه، به جنگ خدا رفتن است. یعنی خدایا تو بیخود این چیز را به او دادی، نباید می‌دادی. چرا دادی؟ فرد حسود به کار خدا اعتراض دارد. چرا او را این قدر زیبا آفریدی؟ چرا او را این قدر ثروتمند کردی؟ نباید می‌کردی، اشتباه کردی، -العیاذبالله- کار خلافی کردی. اگر انسان بفهمد که حسد یعنی چه، شرمش نمی‌آید از اینکه حسودی کند؟ وقتی انسان خدا را یاد کند و یقین کند که خدای متعال حکیم است و هر کاری که می‌کند، بر اساس حکمت است، اگر چیزی به کسی داده، حکمت اقتضاء می‌کرده که به او بدهد؛ اگر به او داده و به تو نداده، به اقتضای حکمت بوده است؛ خیر تو در این بوده که آن چیز را نداشته باشی و خیر او در این بوده که آن را داشته باشد؛ رشد تو در این بوده که در محرومیت از آن چیز ساخته و پرورده شوی و رشد او در این بوده که در برخورداری از آن چیز ساخته و پرورده شود. همه‌ی انسان‌ها یک‌طور نیستند، با هم فرق دارند، روح‌ها با هم فرق دارد. در حدیث قدسی است که خدای متعال فرمود: **بندگانم همه یک‌طور نیستند؛ «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ»:** یک دسته از بندگان مؤمن من هستند که امر دین و باطن آنها اصلاح و ساخته نمی‌شود مگر اینکه آنها را در موقعیت ثروت و گشاده‌روزی بودن و سلامت جسمانی قرار دهیم. **«فَأَبْلَوْهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ»:** من خدا هم آنها را به ثروت و گشاده‌روزی بودن و سلامت جسمانی مبتلا می‌کنم. **«فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ»** در این موقعیت که قرار می‌گیرند، امر دین و باطن آنها اصلاح می‌شود. **«وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ»:** دسته‌ی دیگری از بندگان مؤمن من کسانی هستند که امر دین و باطن آنها اصلاح نمی‌شود مگر از رهگذر قرار گرفتن در موقعیت فقر و

مسکنت و بیماری‌های جسمانی. «فَابْلُوهُمْ بِالْفِاقَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ السُّقْمِ»: من خدا هم آنها را به فقر و فاقه، مسکنت و تهیدستی و بیماری مبتلا می‌کنم «فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ»: و در نتیجه امر دین آنها اصلاح می‌شود. «وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>: و من که خدا هستم، بهتر تشخیص می‌دهم که امر دین و باطن و حقیقت انسانی هریک از بندگان مؤمنم با قرار گرفتن در چه موقعیتی قابل اصلاح است. بنابراین، اگر خدا کسی را غنی و دیگری را فقیر کرده، اینگونه نبوده که نسبت به شخص غنی، رغبت خاصی داشته و نسبت به فرد فقیر بی‌عنایت بوده است. هر دو لطف خداست. روح‌ها با هم متفاوتند. ساخته شدن هریک از انسان‌ها با قرار گرفتن در موقعیت خاصی تحقق پیدا می‌کند و خدا چون رب است و می‌خواهد تربیت کند، پرورش و رشد دهد، هرکس را درست در موقعیتی قرار می‌دهد که متناسب با رشد اوست. حال اگر این حقیقت را درک کنم، دیگر حسد نمی‌ورزم. چیزی که او دارد، لازمه‌ی رشد او به‌تناسب روح او قرار گرفتن در موقعیت برخورداری از آن بوده است و اگر من آن را ندارم، لازمه‌ی رشد من قرار گرفتن در موقعیت محرومیت از آن بوده است. اگر طالب کمال، تعالی و رشد هستم، دیگر حسد چه معنایی دارد؟ فرمود: «وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ»: من که خدا هستم، بهتر تشخیص می‌دهم؛ یعنی بنده‌ی من! اعتراض نکن که چرا به او دادی و به من ندادی. اعتراض تو یعنی من تشخیص نداده‌ام، اشتباه کرده‌ام که به او داده‌ام و به تو نداده‌ام. می‌گویند: باید از او پس‌بگیری؛ چرا به او دادی؟ چرا این حافظه‌ی قوی را به او دادی؟ چرا این استعداد فوق‌العاده، این قدرت جسمانی را به او دادی؟ چرا این جمال و زیبایی ظاهری را به او دادی؟ باید از او پس‌بگیری. یعنی تو از من خدا بهتر تشخیص می‌دهی که چه چیزی به مصلحت چه کسی است؟ وقتی انسان خدا را یاد کرد، حسد، حرص و زیاده‌طلبی می‌رود.

خدای متعال رزق هر کس را متناسب با رشد او و بر اساس مقتضیات روحی او تنظیم کرده است. اینکه یکی ثروتمند و دیگری فقیر شده، تصادفی نبوده است. حرص می‌زنی که بیشتر جمع کنی تا چه

<sup>۳</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۲۷ و فیض‌کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

بشود؟ چیزی که به او داد اگر به تو می‌داد، خدا می‌داند چه اتفاقی می‌افتاد. فرمود: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»<sup>۴</sup>: اگر خدا رزق را برای بندگانش گشاده می‌کرد، سرکشی، بغی، ظلم و ستم می‌کردند. خدا را شکرکن که به تو نداد. خدا می‌داند که اگر داده بود، چه می‌کردی. هیچ‌یک تصادفی نبوده است. خدا سهمیه‌ی هرکس را از رزق به‌دقت تعیین کرده و داده است. فرمود: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»<sup>۵</sup>: ما که خدا هستیم، سهمیه‌ی هرکس را از معیشت در زندگی دنیوی مشخص کردیم؛ به یکی کم و به یکی زیاد دادیم. تصادفی نبوده است. وقتی فهمیدیم که رزق به‌دست خدایی است که رحمت مطلق، علم مطلق، کرم و جود مطلق است، دیگر نسبت به اینکه چرا به من این‌قدر سهمیه داده شده و به دیگری آن‌قدر، اعتراض نخواهیم کرد. بحث رزق را به‌طور مفصل گفته‌ایم؛ مثل اینکه بیمارهای یک پزشک بخواهند به همدیگر حسادت کنند. بیماری کودک است، بیماری میانسال است، دیگری پیر است، یکی فربه و دیگری لاغر و ضعیف. اینان پیش پزشک رفته‌اند و پزشک دوزهای مختلف دارویی برای هریک تجویز کرده است که متناسب است با سن و وضعیت جسمانی آنها؛ به یکی گفته روزی چهار قرص بخور، به یکی گفته روزی دو قرص و به دیگری گفته روزی دو تا نصفه قرص بخور. چرا باید اینها به هم حسد بورزند؟ خدا رزق را در عالم این‌گونه تنظیم کرده است. چرا حرص می‌زنی؟ برای چه جمع می‌کنی؟ آنچه رزق تو نیست، بیهوده خود را برای به‌دست آوردن آن خسته کرده‌ای. حرص، انسان را داغ می‌کند. حرص می‌زنی تا برای وراثت جمع کنی؟ برای دزدی جمع کنی که شب از دیوارت بالا بیاید و آن را ببرد؟ اگر رزق تو نباشد، محال است مصرف تو شود، محال است. احدی یک سر سوزن بیش از رزقش نمی‌تواند مصرف کند، همانطور که احدی نمی‌تواند یک سر سوزن کمتر از رزقش مصرف کند. انسان تا آخرین ذره‌ی رزق خود را در عالم مصرف نکند، محال است بمیرد. عین احادیث است. اگر شخص از دست رزقش فرار هم نکند، حدیث

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۷.

۵. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

داریم که رزق مثل اجل است. همانطور که در هر سوراخی پنهان شوی، مرگ به سراغت می‌آید؛ رزق هم در هر سوراخی مخفی شوی، به سراغت می‌آید و تا آن را مصرف نکنی، دست از سرت برنمی‌دارد. چیزی که رزقت است، اینگونه است؛ آنچه هم رزقت نیست، بیهوده خود را برای به‌دست آوردنش خسته کرده‌ای، حمالی مفت کرده‌ای. دویدی، به زمین و زمان زدی، به خلق ظلم کردی، کلاه سر مردم گذاشتی، حقوق دیگران را تزییع کردی، ثروت انبوهی جمع کردی که چه بشود؟ اینکه خرج تو نمی‌شود؛ فقط همان مقدار که رزق توست خرج تو می‌شود. بقیه‌اش خستگی است و مسوولیت اخروی که فردا باید جواب بدهی که این ثروت انبوه را از کجا آوردی. «**فِي خَالَئِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ**»؛ در حلالش حساب است، در حرامش که دیگر خدا می‌داند. چرا بیهوده حرص می‌زنی؟ آرام بنشین. همان مقدار که رزق توست، خدا با همین کار متعادل و منطقی به تو می‌رساند. حرص نزن. خود را اذیت نکن. وقتی انسان خدا را یاد کرد، همه‌ی اینها می‌رود، خنک می‌شود. گرمای حرص، گرمای حسد، گرمای نگرانی و اضطراب نسبت به آینده، گرمای حسرت خوردن نسبت به دیگران، گرمای غصه خوردن به‌خاطر چیزهایی که از دستش رفته، همه‌ی این داغی‌ها می‌رود. خنک خنک می‌شود.

دیروز در یکی از دانشکده‌ها، اول کلاس، خانمی محجبه و چادری آمد و گفت: استاد، اگر اجازه بدهید، من کلاس را ترک کنم. گفتم: چرا؟ گفت: مادرم در بیمارستان است و حالش خیلی بحرانی است. دیدم حال خود آن بنده‌ی خدا خیلی عجیب شده، به‌شدت مضطرب و ناراحت است. گفتم: من توصیه می‌کنم سرکلاس بنشینی. بحث کلاس، عرفانی بود. گفتم: بنشین کمی گوش کن. هر وقت هم خواستی بروی، آزادی. وقتی کلاس تمام شد، دیدم هنوز نشسته است. آمد جلو و گفت: استاد، خنک شدم، راحت شدم. قبل از آن واقعاً داغ بود. گفتم: اگر با آن داغی می‌رفتی، برای مادرت هم ضرر داشت. حالا خنک شدی؟ کیف کردی؟ خیالت راحت شد؟ اضطراب و نگرانی اینکه چه خواهد شد و چه اتفاقی خواهد افتاد، همه رفت. حالا با همین خنکی برو به مادرت سر بزن. الان رفتنت برای

۶. شریف‌الرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۲ و ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۰۱.

مادرت مفید است. وقتی انسان خدا را یاد کند، خنک می‌شود؛ گرما و داغی می‌رود. برزخ یعنی همین که انسان گاهی خدا را فراموش می‌کند و داغ می‌شود و گاهی خدا را یاد می‌کند و خنک می‌شود. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان در دنیا برزخ را طی می‌کنند؛ یعنی گاهی خدا را یاد می‌کنند و خنک می‌شوند، گاهی خدا را فراموش می‌کنند و غافل می‌شوند و خدای ناکرده، داغ می‌شوند. برزخ مثل بین الطلوعین است؛ باید طی شود و درحال طی شدن است. هر روز که شما یک قدم جلو می‌آیید، درصدی از غفلت کم می‌شود و به توجّه اضافه می‌شود، درصدی از گرما و داغی کم می‌شود و به خنکی اضافه می‌شود؛ تا اینکه به توفیق الهی، کم‌کم بین الطلوعین به‌طور کامل طی شود و خورشید توحید طالع گردد؛ یعنی قیامت انفسی برپا شود؛ یوم القیامه فرا برسد؛ لیل دنیا به یوم القیامه منتهی شود؛ روز قیامت شود. قیامت، روز است، روشنایی و خنکا است. قیامت یعنی جایی که انسان یک لحظه هم خدا را فراموش نمی‌کند و آرامش روحی و اطمینان خاطر همیشه او را خنک نگه می‌دارد. هیچ دلیلی برای داغ شدن ندارد؛ کینه‌ای نسبت به کسی ندارد که داغ شود؛ نسبت به چه کسی کینه داشته باشم؟ مگر در زندگی من غیر خدا کسی کارهای بود؟ هرکس کاری کرد، اگر خدا اذن نمی‌داد، کار به دست او عملی نمی‌شد. خدا هم گتره‌ای اذن نداده است. اگر آن کار به نفع من نبود، اذن نمی‌داد که به دست او انجام شود؛ پس من چه کینه‌ای نسبت به او داشته باشم؟ آن شخص کارهای نبود، خدا کاره بود، آن شخص مجرای فعل الهی بود. آن کار هم به نفع من تمام شد. من در این میان ضرر نکردم که کینه‌ای از او به دل داشته باشم. نه آن شخص کارهای بود و نه آن کار به ضرر من تمام شد. آن کار به نفع من بود که خدا به آن امکان عملی شدن داد. پس چرا در گلویت گیر کرده و نمی‌توانی او را ببخشی؟ راحت او را ببخش. او کارهای نیست که کینه‌اش را به دل گرفته‌ای. او قابل ترحم است؛ چون کاری که او کرد، به نفع تو تمام شد؛ ولی چون نیت بدی نسبت به تو در درون خود داشت، قصد آزار و اذیت مؤمن را داشت، نیت بدش به خودش ضرر زد. فردای قیامت هم کیفر خواهد



دید. «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**»<sup>۷</sup>. این بنده‌ی خدا قابل ترحم است. انسان باید دلش به حال او بسوزد، نه اینکه کینه‌اش را به دل بگیرد. او ضرری به من نزد؛ بدبخت با بدنیتی و بدباطنی که داشت، به خودش ضرر زد. چقدر انسان باید جاهل باشد که به خودش ضرر بزند؟! این فرد جاهل قابل ترحم است؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «**لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَّنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبِهِ وَ نَفْعِكَ**»<sup>۸</sup>: ظلم کسی که به تو ستم کرده برایت بزرگ نباشد که نتوانی فراموش کنی و از او بگذری؛ «**فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبِهِ وَ نَفْعِكَ**»: چون او در جهت ضرر زدن به خود و سود رساندن به تو تلاش می‌کند. کاری که به دست او جاری می‌شود و به تو می‌رسد، برای تو سود دارد. اگر تو سود نمی‌بردی، محال بود که خدا امکان عملی شدن آن کار را بدهد؛ اما او به خاطر نیت بدی که داشته، به خودش ضرر زده است؛ «**فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبِهِ وَ نَفْعِكَ**»: او در جهت ضرر زدن به خود و سود رساندن به تو سعی می‌کند. چنین کسی قابل ترحم نیست؟ انسان نباید دلش بسوزد که این بدبخت آن‌قدر جاهل است که به خودش ضرر می‌زند؟ چرا از او کینه به دل بگیرم؟ گفت:

رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها

قیامت که به پا می‌شود و خدا دیده می‌شود، همه‌ی اینها می‌رود؛ کینه و حسدی نمی‌ماند و انسان خنکای قیامت را احساس می‌کند. دنیا داغ است، برزخ ولرم؛ گاهی اوقات داغ و گاهی خنک است. قیامت، خنک خنک است. آن‌قدر خنک که خدا رحمت کند حاج آقا دولابی را -رضوان الله تعالی علیه- می‌فرمودند: وقتی در غسل‌خانه مؤمنی را که از دنیا رفته، با آب سرد می‌شویند، غسل می‌گوید: دستم یخ کرد. کمی آب را گرم کنید؛ ولی مرده داد می‌زند که: سوختم. چقدر آب داغ است! در چنان فضای خنکی وارد شده که آب یخ دنیا برایش مثل آب جوش می‌ماند. قیامت خنک خنک است؛ منتها خنک از نوع «**بَرْدًا وَ سَلَامًا**» است؛ خنک اذیت‌کننده که انسان یخ بزند و اذیت شود نیست. وقتی

<sup>۷</sup>. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۱۱ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۰.

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۷۲، ص ۳۲۹ و آمدی، غررالحکم، ص ۲۴۵ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۰۵.

خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش بیندازند، خدا فرمود: «یا نار کونی برّداً و سلاماً»<sup>۹</sup>: ای آتش! خنک و سلامت شو؛ یعنی خنک مطبوع، نه خنک اذیت کننده. خودتان تجربه کرده‌اید. توضیحات من فقط برای این است که دوست دارم با شما حرف بزنم؛ و الاّ همه‌ی شما این حرف‌ها را می‌فهمید؛ خیلی نیازی به گفتن ندارد. خدا توفیق دهد انسان طوری خنک شود که دیگر داغ نشود؛ چون در برزخ خنکی و داغی یک خط در میان پیش می‌آید. خنکی برزخ چیز خیلی معتبری نیست. امیدواریم خنکی‌بی بیاید که دیگر در برابرش داغی وجود نداشته باشد؛ یعنی انسان طوری خنک شود که دیگر هیچ‌وقت او را حرص، حسد، کینه، اضطراب و غصّه نگیرد و اینها برای همیشه بروند.

🌸 در هنگام ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شب از بین می‌رود. روز و شب هر دو روشن می‌شود. الان در همه‌ی دنیا شب‌ها دارد کوتاه و روزها دارد بلند می‌شود. اگر قلب‌هایتان تصدیق کند، خدا به شما نشان می‌دهد. جایی که شب نباشد غم و غصّه و اندوه نیست. روز قیامت دائماً ظهر است. در قیامت فقر و غنا، مرض و صحت، خواب و بیداری، موت و حیات و ... از بین می‌رود. غنایی می‌آید که مقابلش فقر ندارد. صحتی می‌آید که مرض در مقابلش ندارد. حیاتی می‌آید که مقابلش موت ندارد. ان شاء الله وقتی به قیامت برسیم، جهنم هم خاموش شده و زشتی نمانده است. (۲۹:۲۱)

در هنگام ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شب از بین می‌رود. روز و شب هر دو روشن می‌شود. ظهور حجت خدا قیامت صغری است. قیامت صغری هم دو شقّ دارد: یکی قیامت صغرای انفسیه و دیگری قیامت صغرای آفاقیه. قیامت صغرای آفاقیه ظهور عمومی حجت خدا در عالم است که حضرت حکومت جهانی معنویت، عدالت، دوستی، صلح و صفا را تشکیل می‌دهند و عالم را اداره می‌کنند. و اما قیامت صغرای انفسیه وقتی است که سالک در سیر باطنی خود، حجت خدا را ملاقات

<sup>۹</sup>. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

می‌کند. وقتی سالک حجت خدا را در باطن خود دید و قیامت صغرای انفسیه‌ی او برپا شد، دیگر شب رفت؛ یعنی ظلم، بی‌عدالتی و جهل رفت. در روایات ظهور حضرت ولی‌عصر دیده‌اید. وقتی حضرت ظهور می‌کنند، همه‌ی اینها می‌روند. ریشه‌ی ظلم را می‌کنند؛ «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>۱۰</sup>. دیگر ظلمی نیست. ظلم شب و عدالت روز است. ریشه‌ی جهل را می‌کنند. روایت داریم که حضرت دست خود را بر سر بندگان قرار می‌دهد و عقل‌ها و علم‌های آنها را به کمال می‌رساند<sup>۱۱</sup>. دیگر جهل نمی‌ماند؛ یعنی شب می‌رود. آنچه در قیامت صغرای انفسیه اتفاق می‌افتد، عین چیزی است که در قیامت صغرای آفاقیه روی می‌دهد؛ یعنی آنچه در ظهور عمومی حجت خدا اتفاق می‌افتد، در سیر باطنی سالک هم پیش می‌آید. حال، کسی که به اینجا رسید، روز و شب طبیعت هر دو برایش روز است؛ دیگر تاریکی ندارد. شبش روشن‌تر از روز است. شب مؤمن روشن‌تر و قشنگ‌تر از روزش نیست؛ اوّل کار، روز قشنگ است؛ انسان گل و گیاه و در و دیوار را می‌بیند؛ ولی وقتی حجت خدا را ملاقات کرد، شبش قشنگ‌تر از روزش می‌شود. خلوت‌های عبادت، راز و نیاز با خدا و عشقبازی‌ها با محبوب ازلی خیلی قشنگ‌تر از روز است. شب و روزش هر دو روز است. شبش اگر بالاتر از روز نباشد، کمتر نیست.

شب مردان خدا روز جهان‌افروز است عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

چنین شخصی دیگر شب ندارد. شب و روزش هر دو روز شده است. به تعبیری، دیگر غم ندارد. روز وقتی است که انسان خوشحال است و شب وقتی است که انسان غمگین است. این شخص دیگر غم در دلش راه ندارد؛ به شادی‌یی راه پیدا کرده که مقابلش غم نیست. مقابل شادی‌های دنیا غم است؛ لحظه‌ای خوشحال و لحظه‌ای گرفته و غمگینی؛ اما او سر از شادی‌یی درآورد که در برابرش غم نیست.

<sup>۱۰</sup>. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۲۶۳ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، خاتمه ج ۳، ص ۲۷۸.

<sup>۱۱</sup>. «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ»: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵.

الان در همه‌ی دنیا شب‌ها دارد کوتاه و روزها دارد بلند می‌شود؛ یعنی اهل طبیعت کم‌کم دارند از غفلت بیرون می‌آیند. برای چند قرن، بشر گمان کرد که با قهر کردن با خدا و آسمان و بریدن از معنویات و در پیش گرفتن زندگی مادی، حیوانی، طبیعی و نفسانی، به سعادت می‌رسد. انسان غربی به دین، به خدا و معنویت پشت کرد و مادی‌گری و یک زندگی سکولار و تهی از معنویات را در پیش گرفت؛ خدا را از محوریت زندگی خود کنار گذاشت و نفس اماره را محور زندگی قرار داد. اومانیزم<sup>۱۲</sup> یعنی دوران محوریت نفس اماره‌ی بشر. رفتند و سرشان به سنگ خورد و امروز فوج فوج به سمت معنویت برمی‌گردند. همه‌ی شکم‌چرانی‌ها، شهوت‌رانی‌ها و ثروت اندوزی‌ها را کردند و به جایی نرسیدند. چیزی که گم‌شده‌ی روحشان بود و روح به خاطر نداشتن آن در تلاطم و بی‌قراری بود، با این کارها به دست نیامد. الان فوج عظیمی از بشر در حال بازگشت به سمت معنویت و دین است. در کشورهای غربی که با دین خداحافظی مطلق کرده بودند، ببینید که چقدر گرایش‌های مذهبی زیاد شده، چه گرایش به کلیسا و مراکز عبادی و چه گرایش به گروه‌های عرفانی و صوفیه و ... ؛ خارق‌العاده است. کتاب‌هایی که امروزه در بالاترین تیراژها در کشورهای غربی به فروش می‌رود، عمدتاً کتاب‌هایی است که تم معنوی و عرفانی دارد؛ تیراژ افسانه‌ای دارند. برای ما باورکردنی نیست. جلسات و محافل معنوی و دینی هم رونق پیدا کرده است. هرکس از مشرق‌زمین راه بیفتد و آنجا هویی بکشد، چقدر آدمی دورش جمع می‌شوند. بشر در حال بازگشت به سمت خداست. شب‌ها دارد کوتاه و روزها دارد بلند می‌شود؛ یعنی غفلت از خدا دارد کم می‌شود. این خبری خوش است؛ مقدمه‌ی ظهور حجت خداست. سرخوردگی بشر از ظلم، زور، مادی‌گری، حیوانیت و نفسانیت و تشنگی او نسبت به معنویت، حقیقت، عدالت و فضیلت و بازگشت او به سمت معنویت، مقدمات ظهور حجت خداست. در ادامه، توضیح داده‌اند: جایی که شب نباشد، غم، غصّه و اندوه نیست. شب، غم، غصّه و اندوه انسان است. آنجا روح انسان تاریک می‌شود. جایی که روح انسان تاریک می‌شود، شب است؛ ولو ساعت دوازده ظهر

---

Humanism. <sup>۱۲</sup>

باشد. وقتی غم و غصه انسان را می‌گیرد، در درونش شب است؛ وقتی شادی، بهجت و سرور می‌آید ولو ساعت یک بعد از نیمه شب باشد، در درونش روز است؛ باطنش روشن است.

**روز قیامت دائماً ظهر است.** ما شب قیامت نداریم. دنیا شب و روز دارد؛ اما آخرت، یوم‌القیامه است؛ شب ندارد؛ همیشه ظهر است. همیشه خورشید توحید طالع است. در نتیجه، آنجا غم، غصه، اندوه و نگرانی نیست.

**در قیامت فقر و غنا، مرض و صحت، خواب و بیداری، موت و حیات و ... از بین می‌رود.** اینها متعلق به برزخ است. در قیامت، برزخ طی شده است. این از بعد معنوی‌اش. اگر بعد ظاهری آن را هم در نظر بگیریم، همین‌گونه است. در دنیا انسان یک روز پولدار و یک روز فقیر است؛ یک روز مریض و یک روز در سلامت است؛ یک روز در رأس قدرت و یک روز در موقعیت ضعف قرار می‌گیرد؛ چند ساعت بیدار است و چند ساعت خوابش می‌برد. اینها روبه‌روی همدیگرند؛ زوجند: فقر در برابرش غنا، صحت در برابرش مرض، قدرت در برابرش ضعف، شهرت در برابرش گمنامی و شادی در برابرش غم است. در دنیا اینها روبه‌روی هم هستند؛ اما انسان به قیامت که برسد، بساط هر دو جمع می‌شود؛ یعنی انسان سر از حیاتی در می‌آورد که در مقابلش موت نیست. در قیامت انسان دیگر نمی‌میرد. به غنایی می‌رسد که در مقابلش فقر نیست. وقتی به خزینه و گنجینه‌ی خدا وصل شدی، دیگر فقر معنی ندارد. وقتی به حیات خدا وصل شدی، دیگر موت معنی ندارد. لذا در روایات داریم که روز قیامت، نامه‌ای از سوی خدای متعال برای بنده می‌آید: **«مَنْ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»**<sup>۱۳</sup>: از جانب خدای حیّی که نمی‌میرد، به سوی بنده‌ی مؤمنی که حیّی است که نمی‌میرد. او هم می‌شود **«الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»**. آن حیات دیگر روبه‌رویش موت نیست. کسی که سر از غنا و گنجینه‌ی الهی در بیاورد و گنجینه‌ی خدا در اختیارش قرار بگیرد، کجا دیگر فقیر می‌شود؟ کسی که از قدرت خدا سر در بیاورد، کجا دیگر ضعیف می‌شود؟ آن قدرتی است که مقابلش ضعف نیست؛ حیاتی است که

<sup>۱۳</sup>. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۴۵. (ذیل تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره ی انسان)

مقابله موت نیست؛ شادی‌یی است که مقابله غم نیست. در قیامت، در بهشت کسی غم ندارد. حزن و اندوه آنجا اصلاً راه ندارد. اگر کسی به خدا رسید، این چیزها دیگر به او راه ندارد.

در آخر هم ایشان آرزویی کرد؛ فرمود: **ان شاء الله وقتی به قیامت برسیم، جهنم هم خاموش شده و زشتی نمانده است؛ چون جهنم میوه‌ی جهل است.** وقتی انسان در سیر باطنی خود به قیامت باطنی برسد، جهل و غفلت می‌رود و جهنمش خاموش می‌شود. برای کسی که سر از قیامت باطنی خود در می‌آورد، تمام چیزهایی که آتش جهنم بود، خاموش می‌شود؛ همان چیزهایی که اشاره کردیم که انسان را داغ می‌کند، همه خاموش می‌شود.

🌸 **هستی به خوبان تابید و سایه‌شان ایجاد شد؛ از جمالشان آخرت درست شد و از جلال و کمالشان دنیا درست شد.** در برابر جلال باید ادب پیشه کرد. احکام شرع همان آدابند، به جمال که رسیدی فقط نگاه کن. پیغمبر اکرم فرمود: **«من رأی فقد رأی الحق»**<sup>۱۴</sup>: هر کس مرا دید حق را دیده است. (۴۱:۱۶)

خورشید ذات اقدس احدیت به خوبان خدا؛ به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین تابید. اگر خورشید به کسی بتابد، سایه‌اش می‌افتد. هم دنیا و هم آخرت سایه است. سایه هم علامتی از نور دارد و هم علامتی از صاحب سایه. از جمال خوبان خدا، آخرت و از جلال و کمالشان دنیا درست شد. انسان باید در برابر جلال ادب پیشه کند. فرمود: **در برابر جلال باید ادب پیشه کرد.** وقتی پیش شخص مقتدر و صاحب جلال و شکوهی می‌روید، فاصله می‌گیرید؛ ادب می‌کنید. انسان پیش صاحب جمال که می‌رود، طوری جذب می‌شود که می‌دود خودش را در آغوش او بیندازد؛ اما جلال، قدرت، شکوه و عظمت هیبتی ایجاد می‌کند که انسان فاصله می‌گیرد؛ فاصله را مراعات می‌کند؛ مؤدب می‌ایستد؛ ادب را رعایت می‌کند. دنیا از جلال و کمال خوبان خدا ایجاد شده؛ لذا در برابر آثار جلال باید ادب پیشه

---

<sup>۱۴</sup>. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۱۳۵؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۵۴.

کرد. آداب و احکام شرع، همان آدابند. احکامی که در شرع داریم، ادب ورزیدن در برابر جلال است. شخصی که مقید به احکام شرع است، مؤدب است؛ بی ادبی و هرزگی نمی کند. احکام شرع انسان را مؤدب می کند. در اصطلاح هم می گوئیم آداب شرع. آداب شرع، ادب ورزیدن در محضر خدا و خوبان خداست. تا وقتی انسان در دنیاست باید مؤدب باشد؛ باید احکام را مراعات کند و خیلی مراقب باشد. به جمال که رسیدی فقط نگاه کن و لذت ببر. وقتی جمال حجت خدا در باطنت طلوع کرد، تماشا کن و کیف کن. «الْمَهْدِيُّ طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۱۵</sup> طاووس بهشتی را در باطن خود ببین. آن حقیقت را در باطن خود ملاقات کن. البته، امیدواریم در بیرون هم ملاقات کنیم؛ ولی اگر انسان ابتدا در درون خود ملاقات کرده باشد، از ملاقات بیرونی بهره‌ی بیشتری می تواند ببرد؛ و الا کسی که در باطن ملاقات نکرده باشد، اگر در ظاهر ببیند بهره‌ی زیادی نمی برد؛ گاهی ضرر هم می کند. خیلی‌ها در ظاهر، امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند؛ اما چند نفر توانستند بهره ببرند؟ کسانی توانستند بهره ببرند که امیرالمؤمنین علیه السلام را قبلاً در باطن خود ملاقات کرده بودند. آن گاه در ظاهر هم توانستند بهره ببرند. به جمال که رسیدی فقط نگاه کن.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من رأني فقد رأى الحق»: هر کس مرا دید حق را دیده است. روایت‌های متعددی داریم که «من رأني فقد رأى الحق» را بیان فرموده‌اند. در یکی از این روایات، فردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد که من در عالم رویا شما را دیدم؛ اما تردید دارم که واقعاً خود شما بودید یا نه. حضرت فرمودند: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي»<sup>۱۶</sup> کسی که مرا در عالم رویا ببیند، خود مرا دیده است. شیطان نمی تواند به صورت من متمثل شود. اگر در خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را دیدی، مطمئن باش که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را دیده‌ای؛ منتها

<sup>۱۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۵ و اربلی، کشف الغمه، محقق: هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۴۸۱ و سیدبن طاووس، الطرائف، ص

<sup>۱۶</sup>. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۳۲؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۹۳.

اینکه چه مرتبه‌ای از وجود آنها را دیده‌ای، با خداست. بسته به مرتبه‌ی کمال خودت، می‌توانی مرتبه‌ای از وجود آنها را ببینی؛ اما شیطان به صورت آنها متمثل نمی‌شود. شکل دیگر همین حدیث این-گونه است: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَرَاءَى بِي»<sup>۱۷</sup>: اگر کسی مرا ببیند، درست دیده و حقیقت را دیده است. این یک دسته از احادیث. احادیث دیگری هم داریم که می‌فرماید: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»: اگر کسی مرا ببیند، حق را دیده است. چرا؟ چون ولیّ اعظم خدا - در این حدیث که خود رسول الله هستند؛ ولی به‌طور مطلق می‌توان گفت ولیّ اعظم خدا در هر زمان - آینه‌ی تمام‌نمای اسماء و صفات الهی است. ولیّ اعظم خدا به مقام عبودیت محض رسیده است و هیچ نمودی از خود ندارد. اگر به یک آینه‌ی خیلی عالی و خوب نگاه کنید، در خود آن آینه به خودی خود چیزی نیست. آینه‌ی شفاف و صاف و خیلی عالی چیزی از خودش ندارد؛ لذا اگر کسی به این آینه نگاه کند، چیزی که در مقابل آینه قرار گرفته را می‌بیند. حال، اگر خودش روبه‌روی آینه ایستاده باشد، خودش را می‌بیند و اگر چیز دیگری مقابل آینه قرار داده باشند، عکس آن در آینه دیده می‌شود. آینه از خود هیچ ندارد، آینه فقر محض شکل و صورت است. شکل و صورتی که در مقابلش قرار گرفته را نشان می‌دهد. ولیّ اعظم خدا، آینه‌ی تمام‌نمای اسماء و صفات الهی است. او چون عبد محض است، هیچ نمودی از خود ندارد؛ خواست، تشخیص و سلیقه‌ای از خود ندارد. این مقام عبودیت محض است و متعلق به ولیّ اعظم خداست. چون هیچ‌چیز از خود ندارد، هرچه در او می‌بینی، خدا را می‌بینی؛ رحمت، غفران، علم و جود خدا را در او می‌بینی. آنها اسماء الله هستند؛ فرمود: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۱۸</sup> یا «نَحْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ». اینها وجه الله هستند؛ فرمود: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۱۹</sup>. اگر به آنها نگاه کنی، خدا را می‌بینی؛ لذا فرمود: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»: کسی که به من نگاه کند، مرا ببیند، به رویت من

<sup>۱۷</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

<sup>۱۸</sup>. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵؛ به نقل از امام باقر (ع).

<sup>۱۹</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۴۳ و مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۵ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، خاتمه ج ۵، ص ۲۳۸.



نائل شود، خدا را دیده است؛ چون من در خودم از خودم هیچ ندارم. عبودیت مطلق است. به توفیق الهی، باید در این مسیر راه افتاد. پیغمبر ﷺ ما را به راه عبودیت دعوت کردند؛ فرمودند: «أَعْبُدِ اللَّهَ»<sup>۲۰</sup> بیایید عبد خدا شوید؛ یعنی هرچه دارید، زمین بگذارید؛ تشخیص، فهم، زرنگی، هنر، طاعت و عبادت؛ هرچه از خود داری، زمین بگذار؛ دست خالی مطلق شو؛ هیچ چیز از خودت نداشته باش. پرسش: اینکه می‌فرمایید هرچه داری، زمین بگذار، با این امر که در دنیا باید مسؤولیت‌ها و کارهایمان را انجام دهیم، چگونه قابل جمع است؟

پاسخ: اینکه می‌گویم زمین بگذار، یعنی به آن تکیه نکن. نمی‌گویم نماز نخوان؛ بلکه به نماز تکیه نکن؛ نماز را نبین. نماز بخوان؛ اما نماز تکیه‌گاهت نباشد. تکیه‌گاهت، خود خدا باشد. تکیه‌گاهت فهم، زرنگی، ریاضت و عبادت نباشد؛ به خود خدا تکیه کن. در حدیثی قدسی، خدای متعال فرمود: به صدیقین بگو: «أَنْ لَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ»: نکند با طاعت و عبادت، عجب آنها را بگیرد و به عمل خود تکیه کنند! «فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ»<sup>۲۱</sup>: زیرا عبدی نیست که من خدا بخواهم از او به‌طور کامل حساب بکشم، مگر اینکه هلاک می‌شود؛ حتی انبیاء و اولیاء. پس به فضل من تکیه کنید؛ به رحمت من وثوق پیدا کنید؛ نه به عمل، طاعت و عبادت خودتان. طاعت و عبادت را انجام بده؛ ولی تکیه‌گاهت نباشد. به‌خاطر مؤدب بودن است که ادب را مراعات می‌کنی؛ اما دل به آن نبند؛ تکیه به آن نکن. اگر بحث عجب پیش آمد، به‌طور مفصل توضیح می‌دهم. اعمال ما چیست که بخواهیم به آن دل ببندیم و به آن تکیه کنیم؟ این اعمال جای خجالت و شرمندگی دارد؛ نه جای غرور و خودپسندی.

زاهدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

<sup>۲۰</sup>. منسوب به امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، ص ۸ و طوسی، امالی، ص ۵۲۶ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۲۷۹.

<sup>۲۱</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۴ و حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۹ و مجلسی، بحار، ج ۱۴، ص ۴۰.

نماز می‌خواند و بعد استغفار می‌کند. دیده‌اید که بعد از نماز، سر به سجده می‌گذارید و می‌گویید: **عفواً، عفواً، عفواً؟** یعنی خدایا ببخش. این نماز نبود که من خواندم. این کجا و حقّ مقام بندگی تو را به‌جا آوردن کجا؟! نماز را خواندم؛ اما از نمازی که خواندم، شرمندهام. این تکیه‌گاه من نیست. تکیه‌گاه من، فقط فضل و رحمت توست.

🌸 دنیا سایه‌ی آخرت است. وقتی به قیامت برسیم سایه‌ی نخواهد ماند. پیامبر ما چون قیامتی بودند سایه نداشتند. در قیامت خورشید توحید بالای سر است و سایه‌ی نخواهد ماند. (۵۱:۱۳)

سایه، مرتبه‌ی رقیق شده‌ی یک حقیقت است. آخرت حقیقت و دنیا رقیقه است. فرض کنید شربت غلیظی داریم. کمی از این شربت در لیوان می‌ریزیم و به آن آب اضافه می‌کنیم و به هم می‌زنیم و در نتیجه، این شربت رقیق می‌شود. مایه‌ای از این حقیقت که شربت غلیظ باشد، در این شربت رقیق هست. دنیا رقیقه و آخرت حقیقت است. آن حقیقت را رقیق کردند، سایه‌ای از آن در دنیا افتاد؛ لذا هرچه در دنیا است، اصل آن در آخرت است. چیزی که در دنیا هست، سایه است؛ عکسی است که از اصل و حقیقت آخرتی، اینجا افتاده است. دنیا سایه‌ی آخرت است. وقتی به قیامت برسیم، **سایه‌ی نخواهد ماند؛** چون در قیامت خورشید توحید طالع است و از بالا و عمود می‌تابد. در روایات داریم که روز قیامت خورشید عمود و از بالای سر انسان می‌تابد و همانطور که می‌دانید، وقتی خورشید عمود بتابد، انسان دیگر سایه ندارد؛ سایه‌اش زیر پایش قرار می‌گیرد. امیدوارم خدا روزی کند به مکه مشرف شوید؛ آنجا وقتی خورشید عمود می‌تابد، شخص که ایستاده، اصلاً سایه ندارد؛ سایه زیر پای اوست. روز قیامت هم اینگونه است، وقتی خورشید توحید طالع می‌شود، دیگر کسی سایه ندارد؛ سایه اساساً از بین می‌رود. **وقتی به قیامت برسیم، سایه‌ی نخواهد ماند.**

**پیامبر ما چون قیامتی بودند، سایه نداشتند.** یکی از خصوصیات که راجع به رسول الله ﷺ در اخبار و روایات نقل کرده‌اند، این است که ایشان سایه نداشتند. هیچ‌وقت سایه‌ی ایشان روی زمین

نمی‌افتاد.<sup>۲۲</sup> حقیقتش این است که خودش خورشید است؛ وجود رسول‌الله شمس است: «وَالشَّمْسُ وَ صُحَاهَا»<sup>۲۳</sup>. خورشید که سایه ندارد. در قیامت، خورشید توحید بالای سر است و سایه‌ای نخواهد ماند. امیدواریم قیامت در باطن ما برپا شود؛ یعنی این خورشید همیشه بالای سرمان باشد؛ البته این خورشید همیشه بالای سر ما هست؛ امیدواریم این حقیقت را ببینیم و به آن راه پیدا کنیم؛ خدا را همیشه ببینیم. در روایات هست که در روز قیامت در صحرای محشر، چشم‌های انسان‌ها بالای کاسه‌ی سرشان قرار می‌گیرد؛ یعنی مستقیماً خدا را می‌بینند؛ مستقیماً خورشیدی که می‌تابد را می‌بینند. یک بار به شوخی به شما گفته‌ام: اینکه می‌گویند فلانی سر به هواست، چیز خوبی است، هر چند دیگران آن را بد می‌دانند. انسان‌های سر به هوا خیلی خوبند؛ سرشان به زمین نیست؛ دائم خدا را می‌بینند؛ اصلاً پایین را نگاه نمی‌کنند؛ از دست خدا می‌گیرند و به خدا می‌دهند؛ از خدا می‌شنوند و به خدا می‌گویند.

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند      یعنی به جهان غیر خدا هیچ ندیدند  
هر دست که دادند از آن دست گرفتند      هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

امیدواریم خدای‌متعال راه را به روی ما باز کند؛ توفیق دهد نکته‌هایی که گفته می‌شود، بیش از شنیدن صرف از آن بهره ببریم؛ ملکه‌ی روح و ذهن ما شود؛ بر زمین دل ما بنشیند و تثبیت شود و با این نگاه زندگی کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

<sup>۲۲</sup> «كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِئَةٌ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقِ فَيْمُرُ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ

فِيهِ لِطِيبِ عَرَفَهُ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجْرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ»: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹.

<sup>۲۳</sup> سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱.